

جنگ، صلح، اشغال و دوستی با کفار از منظر قرآن

در گفتگو با شیخ القرآن والحديث مولوی عین النعیم*

نگارش و تحریر از داکتر محمد امین احمدی**

مقدمه

عالم جلیل القدر شیخ صاحب مولوی عین النعیم در سال ۱۳۲۰ هجری خورشیدی در روستای منزو، ولسوالی وازی خوی ولایت پکتیکا، دیده به جهان گشود. معظم له در زادگاه خود در نزد علمای محل طی پنج سال، علوم اسلامی را که شامل صرف، نحو، منطق، بلاغت، فلسفه، حدیث، تفسیر، فقه و اصول فقه می‌شد، عمدتاً به شکل خودآموز فرامی‌گیرد. به دلیل حدت ذهن، ذکاوت عالی و حافظه قوی خدادادی بعد از این که صرف و نحو را به شکل متعارف فرامی‌گیرد، توانایی فهم کتب درسی دیگر را به دست آورده و کتاب‌های متداول درسی را در فقه، منطق، اصول، فلسفه، کلام (عقائد) حدیث و تفسیر مطالعه و مشکلات خویش را در نزد علمای مدرسه حل می‌کرده است. ایشان مطابق نصاب معمول مدارس دینی، مطابق سنت معمول در خراسان قدیم، علاوه بر علوم نقلی، علوم عقلی (کلام و فلسفه) نیز آموخته است. ایشان در منطق، ایساغوجی، بدیع المیزان و شرح التهذیب و در فلسفه، هدایه الحکمه و در کلام، شرح عقائد النسفیة را در دوران تحصیل فراگرفته است. متون کلاسیک شعر فارسی از قبیل بوستان، گلستان، یوسف و زلیخا را در دوران کودکی قرائت کرده و خود نیز سال‌ها این

* این گفتگو در تاریخ ۲۳ سنبله ۱۳۹۹ در شهر دوحه کشور قطر صورت گرفته است. مولوی عین النعیم قاضی و مفتش قضایی سابق و عضو هیأت مذاکره کننده دولت جمهوری اسلامی افغانستان در مذاکرات صلح با طالبان در دوحه قطر است.

** داکتر محمد امین احمدی عضو سابق کمیسیون نظارت بر تطبیق قانون اساسی، رئیس دانشگاه ابن سینا و عضو هیأت مذاکره کننده دولت جمهوری اسلامی افغانستان در مذاکرات صلح با طالبان در دوحه قطر.

متون را تدریس کرده است و بسیاری از اشعار نغز و دلنشین این متون را حفظ دارد و حافظ کل قرآن کریم می‌باشد. مشارالیه مطابق سنت معمول در افغانستان، عالم حنفی ماتریدی است. در زمان سلطنت به تدریس علوم دینی شروع می‌کند و مدت ۱۴ سال تمام، تا زمان کودتا توسط حزب دموکراتیک خلق، تدریس می‌کند. در دوره طالبان به منصب قضاوت گماشته می‌شود و در دوره جمهوری اسلامی در سمت مفتش قضایی در کابل مقرر می‌شود تا این‌که به تقاعد سوق داده می‌شود. در کابل مدتی در انکشاف نصاب تعلیمی وزارت معارف ایفای وظیفه می‌کند و اکنون عضو شورای علمای سرتاسری افغانستان است و به عنوان یک عالم جید و دلسوز، عضو هیأت مذاکره‌کننده جمهوری اسلامی است [هرچند رسماً اعلان نشده است]. و این هیأت را در مسایل مربوط به صلح و مذاکره از نگاه شرعی کمک می‌کند. زبان مشترک میان این‌جانب و ایشان زبان همدلی است؛ چرا که همدلی از همزیانی بهتر است. لذا ایشان مطالب علمی و اندوخته‌هایش را عمدتاً به زبان پشتو شرح می‌دهد و من به فارسی می‌فهمم و آن را به قید قلم می‌آورم.

در گفت‌وگوی فوق، ایشان با تحلیل و بررسی نسبتاً جامع از آیات قرآن و احادیث نبوی، توضیح می‌دهد که قطع جنگ و برقراری آتش‌بس میان دو طائفه از مسلمان واجب فوری است؛ چون جنگ میان دو طائفه از مسلمان تحت هر عنوانی که باشد، شدیداً حرام است و غیر از شرک به خداوند گناهی بزرگ‌تر از آن وجود ندارد. بعد از قطع جنگ، طرفین منازعه اختلاف خود را بر اساس عدالت و قسط حل کرده و صلح کنند. هم‌چنین، ایشان معتقد است که جهاد در اسلام (بر اساس آیات قرآن) از نوع دفاعی است، نه تعرضی. هدف از آن دفاع از آزادی دینی مسلمانان است نه تحمیل دین اسلام. به عقیده ایشان، آیات مربوط به قتال با مشرکین که در سوره توبه آمده است، خاص است و فقط به قتال با مشرکین عرب در صدر اسلام مربوط می‌شود؛ لذا عام نمی‌باشند که به همه مسلمانان در همه زمان‌ها و مکان‌ها دستور داده باشند که با مشرکین زمان و مکان خود جهاد کنند. رابطه نیک با کفار غیر حربی منع نشده است و آیاتی که می‌گویند یهود و نصاری دشمنی شما را در دل دارند، از سنخ خبر است و به طور خاص از دشمنی یهود و نصاری از زمان پیامبر خبر می‌دهد، نه این‌که از سنخ قضیه کلیه حقیقیه بوده و خبر دهند که تمامی اهل کتاب در همه‌جا و در همه زمان‌ها دشمن مسلمانانند. اگر چنین می‌بود، به خبر کذب تبدیل می‌شد.

در این گفت‌وگو به شش پرسش اساسی با تحلیل قرآنی جواب داده است. اینک شما را دعوت می‌کنم به خواندن آن.

سؤال اول: جناب مولوی صاحب از آیه مبارکه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا...» در باب جنگ و صلح چه چیزی می‌توان آموخت؟ به موجب این آیه، حکم خداوند در باب جنگ و صلح میان دو گروه از مسلمانان چیست؟

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَانِكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (حجرات/ ۹- ۱۰)

۱. در مورد جنگ و قتال دو گروه از مسلمانان، حال این دو گروه از هر نوعی که باشند، در قدم نخست بر سایر مسلمانان فرض است که میانشان صلح ایجاد کنند؛ یعنی به قتال میان آنان خاتمه بخشند. به این ترتیب، مراد از صلح در بخش نخست آیه، خاتمه دادن به قتال و برقراری آتش‌بس است؛ بنابراین، ایجاد آتش‌بس و قطع جنگ میان دو گروه از مسلمانان واجب فوری است و تأخیر در آن جایز نیست. اگر ایجاد آتش‌بس بر گروه سوم از مسلمانان واجب باشد، پس قطع جنگ بر خود آن دو گروه به طریق اولی واجب است.

۲. اگر یکی از طرفین تن به آتش‌بس نداد و به جنگ ادامه داد، بر مسلمانان واجب است که با متجاوز بجنگند تا به امر خداوند که همان قطع جنگ و تجاوز است، برگردد.

دلیل این‌که قطع جنگ و آتش‌بس واجب است و برای اجرای آن حتی واجب است که با گروه متجاوز باید جنگید تا تن به قطع جنگ و تجاوز دهند، این است که قتل و کشتار بعد از شرک به خداوند بزرگ‌ترین گناه است و جان آدمی از حرمت غیر قابل توصیف برخوردار است. آیات مبارکه قرآنی بسیار بر این مدعا دلالت دارند:

مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً... (نساء/ ۹۲). زبان این آیه با نکره در سیاق نفی و در قالب جمله خبریه قتل یک مؤمن را توسط مؤمن دیگر به کلی نفی می‌کند و آن را از باب تغلیظ (بیان شدت حرمت و قباح آن) ممتنع و محال می‌داند؛ یعنی ممکن نیست که کسی با وجود برخوردار بودن از ایمان، مؤمن دیگر را عمدآبه قتل برساند. و در آیه بعد می‌فرماید: وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا (نساء/ ۹۳)؛ اگر کسی عمدآ مؤمنی را به قتل رساند، سزایش این است که برای ابد در جهنم می‌ماند، مورد خشم خداوند بوده و خداوند عذاب دردناک را برای او فراهم کرده است.

در آیه ۹۴ همین سوره می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...؛ به خاطر رسیدن به مال دنیا کسی را که ادعای مسلمانی می‌کند، نگویند که مؤمن نیستی.

این آیات دلالت دارند که قتل مسلمان بزرگ‌ترین گناه است و گناه بزرگ‌تر از آن، به جز شرک به

خدا، وجود ندارد. مراد از مؤمن، مطابق آیه باشد، کسی است که ادعای مسلمانی می‌کند و لو خود اهل ارتکاب گناه کبیره باشد؛ چون اگر مرتکب گناه کبیره را کافر بدانیم، از موضع مذاهب اسلامی خارج و به گفتار خوارج تن در داده‌ایم.

در احادیث نبوی نیز شدیداً از قتال مسلمانان با یکدیگر نهی شده است: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ فِي خُطْبَتِهِ يَوْمَ النَّحْرِ بَمِنَى فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ: «إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ... قَالَ لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ...» (صحيح البخاری، ح ۷۰۷۸)؛ رسول خدا در روز عید قربان در حجة الوداع فرمود: «همانا خون‌ها، اموال و آبروی شما بر یکدیگر حرام است؛ درست مانند حرمت امروز، این ماه و این شهر. آیا پیام الهی را ابلاغ کردم... سپس فرمود بعد از من از دین برگشته و کافر نشوید که گردن‌های یکدیگر را بزنید.» از باب تأکید و تغلیظ در ممنوعیت قتال با یکدیگر و حرمت آن فرموده است که کافر نشوید.

چون قتل و قتال مسلمانان گناه بزرگ است، قطع جنگ و مقاتله میان آنان واجب فوری است؛ بنابراین، برقراری آتش‌بس واجب فوری است. آیه بعدی نیز مسلمانان را برادر نامیده و برقراری صلح را که قطع جنگ باشد، واجب فوری می‌داند.

۱. بخش دوم آیه دلالت دارد که بعد از قطع فوری جنگ، باید میان آن‌ها بر اساس عدالت صلح کرد؛ یعنی اختلاف و نزاع را بر اساس عدل حل و فصل کرد و با طرفین منازعه با قسط رفتار کرد. در واقع، مراد از صلح دوم، حل منازعه و ایجاد صلح عادلانه است. از این آیه فهمیده می‌شود که صلح همیشگی در فضای عاری از جنگ بر اساس عدالت باشد و صلح باید عدالت و قسط را برای جوانب به بار آورد.

سؤال دوم: گروهی که با ادامه تجاوز و جنگ قدرت را به دست گیرند و یا برای آن تلاش کنند، چه حکم دارد؟
جواب: حرام قطعی است؛ چون قتل حرام قطعی است و مصداق سخن پیامبر است که فرمود «لَا تَرْجِعُونَ بَعْدِي كُفَّارًا» از باب تغلیظ و شدت تکوین و اظهار شدت حرمت آن تعبیر کرده است که این عمل به مثابه کافر شدن است. هم‌چنین، در حدیث دیگر از پیامبر اسلام نقل شده است که فرمود: «سباب المسلم فسوق و قتاله كفر» (صحيح مسلم، حدیث شماره ۶۴)؛ دشنام دادن مسلمان فسق است؛ اما کشتن وی کفر است. همان‌گونه که پیش از این توضیح داده شد، از باب بیان شدت و غلظت گناه این عمل از آن تعبیر به کفر شده است. از تعبیر «فإن بغت...» (یعنی اگر تجاوز کرد)، «فقاتلوا التی تبغی» (بس بجنگید با گروهی که تجاوز کرده و به قطع جنگ تن نداده است)... در آیه مورد بحث

آیه نهم سوره حجرات) فهمیده می‌شود که تداوم جنگ برای کسب قدرت و کسب قدرت از راه غلبه مصداق تجاوز و بغی بر حقوق دیگر مسلمان بوده و از گناهان کبیره است. پس حکومت از راه تغلب به مشروعیت دینی نمی‌رسد؛ لذا عزل فرد و گروهی که از راه غلبه و تجاوز به قدرت می‌رسند، به طرق مسالمت‌آمیز واجب است. اما جنگ و قیام مسلحانه جایز نیست؛ چون باعث فتنه می‌شود و قاعده فقهی «درء الفتنه اولی من جلب المصلحه» (دفع فتنه - که مراد از آن در این‌جا تداوم جنگ، قتل و غارت است - بهتر است از جلب مصلحت) حکم می‌نماید که جنگ علیه حکومت مستقر ولو متغلب را از باب دفع فتنه جایز ندانیم.

سؤال سوم: مدلول و محتوای آیات جهاد و قتال چیست؟ هدف از جهاد چیست و چگونه جنگ‌هایی از نگاه قرآن جهاد شناخته می‌شوند؟

جواب: آیات دال بر جهاد و قتال با کفار دو گونه‌اند: آیات مطلق مانند آیه «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ...» (توبه/ ۷۳) و آیات مقید. مطابق قاعده اصولی، اطلاق مطلقات توسط آیات مقید، مقید می‌شوند؛ یعنی مطلقات حمل بر مقید می‌شوند. بر این اساس، باید دید آیات مقید، جهاد با کدام دسته از کفار و مشرکین را تجویز کرده است و هدف از آن چیست.

۱. جهاد با مشرکین که حکم می‌کند مشرکین را در هر جا یافتید بکشید، مخصوص مشرکین عرب در زمان پیامبر اسلام است، نه این‌که یک حکم کلی در رابطه با تمامی مشرکین در سراسر عالم و در همه زمان‌ها بوده باشد. از مضمون و سیاق آیات مربوطه این مدعا دانسته می‌شود: «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره/ ۱۹۱). معلوم است که کفار قریش مسلمانان را از مکه اخراج کرده بودند و سعی داشتند آن‌ها را از مسلمانی برگردانند. پس منظور از آیه قتال با این دسته از مشرکان است، عمومیت ندارد و حکم کلی از آن فهمیده نمی‌شود. مراد از فتنه، آزار و کوششی است که کفار قریش به منظور از میان بردن دین و ایمان مسلمانان به کار می‌بردند و می‌خواستند آن‌ها دوباره کافر شوند. قرینه دیگر دال بر این‌که مراد از قتال با مشرکین، مشرکین عرب در عصر پیامبر است، این آیه است که می‌فرماید: «الَّذِينَ كَفَرُوا مِنَّا فِي الْبَيْتِ نَجِسْنَا بُيُوتَهُمْ بِمَا جَاءُوا فِيهَا وَالَّذِينَ شَرِكُوا بِاللَّهِ رَبًّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَاهِدَ فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّ كُفْرَهُمْ يَأْتِيَهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا مِنَّا فِي الْبَيْتِ نَجِسْنَا بُيُوتَهُمْ بِمَا جَاءُوا فِيهَا وَالَّذِينَ شَرِكُوا بِاللَّهِ رَبًّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَاهِدَ فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّ كُفْرَهُمْ يَأْتِيَهُمْ» (توبه/ ۱۳)؛ قومی که پیمان شکستند و بر اخراج پیامبر تلاش ورزیدند و در جنگ پیش قدم شدند، مشرکین قریش بودند. به همین قرینه، آیه ۵ سوره توبه که می‌گوید «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ...» نیز معنای می‌شود که مراد مشرکین قریش بوده است. از سیاق خود آیه نیز به دست می‌آید.

همین‌طور، آیه‌ای که می‌فرماید با کفار بجنگید تا یا اسلام بیاورند و یا جزیه دهند نیز مربوط است

به کفاری که برای دین مسلمانان فتنه‌اند؛ یعنی در مقام جنگ با مسلمانان و تغییر دین آنان بوده باشند؛ یعنی اطلاق این آیه نیز به کمک آیات مقید، مقید می‌شود. با این دسته از کفار باید جنگید تا این خطر یا از طریق مسلمان شدنشان و یا از طریق مصالحه و قبول جزیه دفع شود. در واقع، جزیه خراجی است که در طی یک مصالحه بر این دسته از کفار وضع می‌شود. (در واقع، از این لحاظ اختصاص به کفار ندارد و ممکن است در مقام صلح و متارکه جنگ، خراج بر گروهی از مسلمانان از طرف کفار وضع شود. برای مسلمانان تن دادن به این جزیه در برابر صلح و ختم جنگ جایز است)؛ چون اولاً، مسلمانان به موجب آیات قرآن - که بعداً توضیح خواهیم داد - حق ندارند دینشان را تحمیل کنند، پس هدف از جهاد، تحمیل دین اسلام بر کفار نیست و ثانیاً، مسلمانان از برقراری رابطه و نیکی با کفاری که با مسلمانان ن جنگیده و آنان را از دیارشان اخراج نکرده، منع نشده‌اند. این آیه بعداً نقل و توضیح داده خواهد شد. پس اصل در اسلام بر عدم جنگ با کفار است. جنگ با مشرکین، مخصوص مشرکین عرب آن زمان است.

۲. اما جنگ با اهل کتاب، نیز اهل کتابی است که محارب باشند و اخذ جزیه از باب حرابت است نه آن دسته از اهل کتاب که داخل جنگ با مسلمانان نبوده و برای آنها فتنه نباشند. هدف از جهاد تأمین آزادی دینی برای مسلمانان و دعوت به اسلام است. این مطلب در پاسخ به سؤال بعدی بهتر توضیح داده می‌شود؛ یعنی جنگ با کفار مطلق نیست و آیات مطلق توسط آیات ذیل مقید می‌شوند:

۱. وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (بقره/ ۱۹۰)؛ در راه خداوند با کسانی بجنگید که با شما می‌جنگند و تجاوز نکنید که خداوند تجاوزکاران را دوست ندارد.

۲. أَذِنَ لِلَّذِينَ يَقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمُ بَعْضًا لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ لَكَبِيرٌ كَبِيرٌ وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰) الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْأُمُورِ (حج/ ۳۹-۴۱)؛ به کسانی که با آنها جنگ شده است به دلیل این که مورد ستم واقع شده‌اند، اجازه جهاد داده شده است و خداوند توانا است که آنان را یاری دهد. کسانی که از خانه‌هایشان به ناحق اخراج شدند، صرفاً به این دلیل که می‌گفتند پروردگار ما خداوند است و اگر نبود که خداوند مردم را توسط یکدیگر دفع می‌کند، صومعه‌ها، کلیساهای، کنیسه‌ها و مساجد که محل عبادتند، منهدم می‌شدند و به تحقیق خداوند کسانی را که او را یاری می‌کند، یاری می‌کند. کسانی که اگر ما آنان را در زمین مکتب دهیم، نماز به پا داشته و زکات می‌پردازند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و فرجام امور از آن خدا است.

این آیات به خوبی هدف از جهاد را که همان دفاع از آزادی دینی مسلمانان است و این که مسلمان به دلیل هویت و عمل مسلمانی سرکوب نشوند، توضیح می دهد؛ لذا تعبیر به دفاع متقابل انسان‌ها توسط یکدیگر کرده است که در نتیجه آن مراکز نبایش ادیان گوناگون محفوظ می ماند. آیات مطلق که حکم به جهاد می کند و از ظاهر آن جهاد تعرضی فهمیده می شود، حمل بر این آیات مقید می شود. سؤال چهارم: در چه صورت و تحت چه شرایطی می توان یک سرزمین اسلامی را اشغال شده توسط کفار به شمار آورد؟

جواب: برای پاسخ به این سؤال، نخست لازم است در مقدمه با این پرسش جواب داده شود که سبب و علت فرضیت (فرض شدن) جهاد، کفر کافر است و یا حرب و حرابت (یعنی جنک کفار با مسلمانان است؟) اگر سبب فرضیت جهاد، کفر کافر باشد، جهاد تعرضی می شود و اگر سبب فرضیت جهاد، حرب و محاربه کفار با مسلمانان باشد، جهاد از سنخ دفاع می شود؛ لکن علت و سبب فرضیت جهاد، کفر کافر نیست؛ چون اولاً، آیات فراوانی وجود دارد که دلالت دارند بر این که هدف از رسالت این نیست که دین را بر همه تحمیل کند. اگر علت فرضیت جهاد، کفر کافر می بود، کافر چاره‌ای نداشت جز قبول مسلمانی؛ لذا این دسته از آیات روشن می کنند که هدف از جهاد، تحمیل دین نیست؛ بلکه دفاع است.

۱. وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (یونس/ ۹۹). این آیه می فرماید اگر خداوند می خواست، همه ایمان می آوردند با استفهام انکاری می پرسد آیا تویی پیامبر می خواهی مردم را ملزم و مجبور کنی که مؤمن شوند.
۲. وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ (هود/ ۱۱۸): اگر خداوند می خواست، همه مردم را یک امت قرار می داد و لکن انسان‌ها همیشه مختلف و گوناگون اند.
۳. لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ... (بقره/ ۲۵۶): در دین اکراه نیست.
۴. وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (آل عمران/ ۲۰): به اهل کتاب و مشرکین بگو آیا مسلمان می شوید. اگر مسلمان شدند، هدایت شده‌اند اگر روی گرداندند، شما به وظیفه خود که رساندن پیام است، عمل کرده‌اید. وظیفه شما ابلاغ پیام الهی است.
۵. آیه فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (غاشیه/ ۲۱ و ۲۲) خطاب به پیامبر می فرماید یادآوری کن؛ همانا تذکر دهنده هستی و بر آنان تسلط نداری.

پس نظر به این آیات، دین به اجبار و اکراه بر مردم تحمیل نمی‌شود.

و ثانیاً آیات فراوان داریم که زندگی مسالمت‌آمیز با کفار و نیکی با آنان را منع نمی‌کنند. اگر کفر سبب فرض شدن جهاد می‌بود، هیچ‌گونه مرأوده خوب با کفار مجاز نمی‌شد.

۱. لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (ممتحنه/۸): خداوند از نیکی و رفتار عادلانه با کسانی که در دین با شما جنگ نکرده‌اند و شما را از خانه‌های تان اخراج نکرده‌اند، منع نکرده است.

۲. وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا... (انفال/۶۱): اگر کفار محارب به صلح و ترک قتال مایل شدند، شما هم اجابت کنید.

اگر علت فرض شدن جهاد، کفر کافر می‌بود، جهاد با قبول جزیه ختم نمی‌شد. توجه به این نکته روشن می‌کند که جزیه نیز از باب حرابت است: یعنی با کفاری که بر سر دین با مسلمانان در ستیز و جنگ‌اند، باید جنگید تا تسلیم شوند و پرداخت باج (جزیه) را قبول کنند؛ در صورتی که مسلمان نشوند. در مقام جنگ و ترک مخاصمه، به قول امام حسن شیبانی در سیر کبیر، کتاب الصلح، پرداخت باج بر مسلمان نیز تحمیل می‌شود، اختصاص به کفار ندارد؛ چون از باب محاربه است.

هدف از جهاد و قتال نیز دفع فتنه از دین مسلمانان است تا به خاطر دین شان آزار و اذیت نشوند و دین شان آزاد شود؛ حتی لانتکون فتنه. این آیه توضیح داده خواهد شد. به قرینه آیه ۱۹۱ سوره بقره که می‌فرماید: **وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقَفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ...** مراد از فتنه، آزار و اذیت مسلمانان و جنگ با آنان بر سر دین شان است تا آن‌ها را از دین شان برگردانند. این حکم - همان‌گونه که پیش از این توضیح داده شد - در مورد مشرکین قریش صادر شده است. رفتار آنان با مسلمانان این بود که می‌خواستند مسلمانان از دین شان برگردند و در این راه آنان را آزار می‌دادند و از خانه‌های شان اخراج می‌کردند. این فتنه است. هم‌چنین، آیه ۲۱۷ سوره بقره نیز بر همین سیاق است: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا...**؛ از شما راجع به جنگ در ماه حرام می‌پرسند. بگو که جنگ در ماه حرام گناه سنگین است؛ اما ایجاد ممانعت بر راه دعوت به خداوند و کفر به خدا و مسجد الحرام و اخراج اهل حرم از آن، گناه بزرگ‌تر است؛ فتنه بزرگ‌تر از قتل است و آنان مدام با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند شما را از دین برگردانند.

بنابراین، هدف از جهاد، رفع فتنه یعنی قتل و آزار رساندن به مسلمانان به جهت دین و اعتقادات

دینی‌شان است تا دین مسلمانان آزاد شود و قاتل‌وهم حتی لانتکون فتنه و بکون الدین کله لله به همین معنا است؛ یعنی با کفار بجنگید تا فتنه یعنی ضرر رفع شود و در نتیجه دین مسلمانان آزاد شود، نه این‌که تنها دین اسلام دین همه شود. این آیه از آن جهت که خاص است و به مشرکین عرب اختصاص دارد، از این حقیقت خبر می‌دهد که تا در نتیجه جهاد با مشرکین عرب دین یعنی عبادت و طاعت در سرزمین حجاز خالصاً برای خداوند باشد؛ یعنی فقط خداوند عبادت شود.

بر اساس این توضیحات می‌توان گفت اشغال از نظر دینی وقتی محقق می‌شود که در نتیجه تسلط کفار بر سرزمین مسلمانان، آزادی دینی مسلمانان از میان برود و مسلمانان به جهت دین‌شان تحت فشار و سرکوب قرار گیرند.

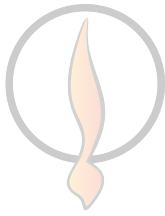
سؤال پنجم: مراد از آیاتی که مسلمانان را ازدوستی با کفار، از جمله یهود و نصارا، منع می‌کنند و می‌گویند که آن‌ها دشمن شمایند، چیست؟

جواب: به قرینه آیات دیگر، این آیات مسلمانان را از دوستی با کفار محارب منع کرده است، نه این‌که مطلق دوستی و مرادۀ نیک را منع کرده باشند؛ چون حرب (یعنی جنگ) و حرابت سبب فرضیت جهاد هم است و آیات دیگر مسلمانان را از نیکی با کفار منع نکرده است. اما آیه‌ای شریفه که می‌فرماید لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ ... جمله خبریه است که از عدم رضایت یهود و نصاری‌ای عصر پیامبر خبر می‌دهد، نه این‌که به صورت و عام کلی خبر دهد که هر یهود و نصاری این‌گونه است. اگر چنین می‌بود، لازم می‌آمد که آیه نعوذ بالله کذب باشد؛ چون بعضی از یهودی‌ها و نصرانی‌ها مسلمان شده‌اند. اگر کلی می‌بود، نباید هیچ یهودی‌ای مسلمان و نباید هیچ یهودی‌ای دوست مسلمان می‌شد؛ در حالی که این‌ها خلاف واقع است.

سؤال ششم: آیه سوره مائده را که می‌فرماید مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ... چگونه تفسیر می‌فرماید؟ مراد از کفر در این آیه چیست؟

بنیاد اندیشه

جواب: مراد از کفر در آیه از باب تغلیظ است، نه کفر واقعی؛ چون اعتقاد به کفر واقعی چنین حاکمی که فقط مرتکب گناه کبیره شده است، از عقاید خوارج است که گناه کبیره را موجب کفر می‌دانستند و بر اساس آن خلفای اموی را تکفیر می‌کردند.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴